

واکاوی و تحلیل مشروعیت ایرانی-مغولی خاندان تیموری

در اندیشه تاریخ‌نگارانه تاج‌السلمانی

مسلم سلیمانی‌یان^۱، سعید کاظم‌بیگی^۲

چکیده

مشروعیت ایرانی-مغولی خاندان تیموری تنها جابه‌جایی حاکمان نبود؛ بلکه نوعی جهت‌گیری کامل در خود داشت. از جمله پیامدهای فوری این رویداد، احیای حس هویت ایرانی در گستره جغرافیایی مستقل آن بود، باوجود وسعت و تنوع سرزمینی، این امر همچنین عظمت امپراتوری‌های گذشته ایران را بازتاب می‌داد. این تحول نه تنها به فاتحان جدید فرصتی داد تا هویت خود را با آن بشناسند و خود را با آن همساز کنند؛ بلکه بستری برای ایرانیان فراهم کرد تا در مواجهه با فتوحات تیموریان، خودآگاهی و هویت خود را تقویت کنند. از اینرو، حفظ و تحکیم سلطنت، مقابله با بحران‌ها و مشکلات ناشی از تزلزل قدرت و فائق آمدن بر برخی از چالش‌های مشروعیتی، دغدغه اصلی تیموریان محسوب می‌شد. پژوهش حاضر با طرح این پرسش که معیارهای مشروعیت خاندان تیموری در اندیشه تاریخ‌نگارانه تاج‌السلمانی چه بوده است؟ و با استفاده از روش تحلیل محتوا، به این نتیجه رسیده است که تاریخ‌نگاری دودمانی دوره تیموری به شدت با قدرت حاکم در ارتباط بوده و تحت تأثیر آن شکل گرفته است. در جامعه عصر تیموری، نیاز شدید امیرزادگان تیموری به کسب مشروعیت، جریان تاریخ‌نگاری این دوره را تا حدودی از سایر دوره‌های تاریخی متمایز کرده است. در این فضای سیاسی و اجتماعی، اصلی‌ترین و محوری‌ترین انگیزه تاج‌السلمانی، اعطای حق مشروعیت و جانشینی به شاهرخ و نوادگانش بر پایه اعتقاد به حقوق الهی حاکمان و قداست حکومت در نزد ایرانیان بوده است که همواره یکی از عوامل مشروعیت‌بخشی به حکومت شمرده می‌شد.

واژه‌های کلیدی: مشروعیت ایرانی-مغولی، خاندان تیموری، اندیشه تاریخ‌نگارانه، تاج‌السلمانی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۸/۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۱/۲۵

۱. دانشیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات، دانشگاه سیدجمال‌الدین اسدآبادی، همدان، ایران (نویسنده مسئول).

m.soleimanian@siau.ac.ir

۲. کارشناسی ارشد تاریخ، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات، دانشگاه ایلام، ایلام، ایران.

مقدمه

بحث مشروعیت ایرانی حکومت و مبانی آن از دیرباز توجه فیلسوفان، عالمان علوم سیاسی و جامعه‌شناسان را به خود جلب کرده و به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین مباحث فلسفه سیاسی، همواره در مرکز پژوهش‌های کلاسیک قرار داشته است. این موضوع به این پرسش اساسی می‌پردازد که حاکم بر چه اساسی حق حاکمیت و اعمال قدرت سیاسی دارد و مردم با چه مجوزی این حق را پذیرفته‌اند. بی‌تردید، همه نظام‌های سیاسی تمایل دارند که مردم از دستورات دولت اطاعت کنند و تصمیمات آن را با حداقل استدلال، معتبر بدانند. هرچه حمایت عموم مردم از رهبران نظام‌های سیاسی در کشورها بیشتر باشد، عمر آن نظام‌ها طولانی‌تر و نیاز آنها به اعمال زور و فشار برای اجرای تصمیمات به حداقل خواهد رسید. چنین اطاعت داوطلبانه و پذیرش آگاهانه مردم از تصمیمات قدرت سیاسی حاکم، در اصطلاح سیاسی «مشروعیت» یا «برحق بودن» و «حقانیت» نامیده می‌شود. مشروعیت، قدرت ذهنی پنهانی است که در جامعه وجود دارد و مردم را بدون فشار و زور به اطاعت داوطلبانه وادار می‌کند. همه نظام‌های سیاسی در دوران حکومت خود نیازمند مشروعیت هستند و برای اثبات حقانیت حاکمیت خود، به ارائه دلایل اطاعت سیاسی شهروندان از ابزارهای مختلف مشروعیت می‌پردازند. پادشاهان تیموری که با زور و شمشیر به قدرت رسیدند، آگاه بودند که زور و شمشیر قدرت می‌آورد، ولی مشروعیت است که موجب تداوم و موفقیت حکومت می‌شود. بنابراین، برای بقا و دوام نظام سیاسی خود، با در نظر گرفتن تنوع و با در نظر گرفتن خاستگاه نژادی، منطقه‌ای، عقیدتی و مذهبی جامعه، به منابع مختلف کسب مشروعیت روی آوردند.

نوشتار حاضر به بررسی اندیشه تاریخ‌نگارانه تاج‌السلمانی پیرامون مشروعیت تیموریان می‌پردازد. فرضیه اصلی این است که تیموریان برای مشروعیت‌بخشی از مؤلفه‌هایی همچون مذهب، مؤلفه‌های ایرانشهری و چنگیزی بهره بردند و این عوامل در شرایط مختلف به مشروعیت آنان کمک کردند. از این منظر، توجه به بررسی منابع مختلف مشروعیت در میان حاکمان تیموری و خاستگاه غیرایرانی آنان، اهمیت ویژه‌ای می‌یابد. براین اساس، کتاب شمس‌الحسن، اثر تاج‌السلمانی از جمله آثار مهم این دوره است که با رویکردی کاملاً گفتمانی، مشروعیت حکومت تیموری را بر پایه مؤلفه‌های هویت ایرانی و مغولی توجیه می‌کند. در این اثر تلاش شده است تا نشان دهد تبار ایرانی

تیموریان، که مانعی جدی در شبیه‌سازی آنان با پادشاهان ایرانی به شمار می‌رفت، نادیده گرفته شود. روش پژوهش حاضر، تحلیل محتوا است. در رویکرد تحلیل محتوا، افزون بر قصد و نیت مؤلف، به شرایط ساختاری گوناگونی که زمینه‌ساز شکل‌گیری یک متن می‌شود، توجه می‌شود. متدولوژی قرائت زمینه‌ای، فهم معنای هر متن را وابسته به درک زمینه‌ها و شرایط فکری، سیاسی، اجتماعی، مذهبی و... پیرامون متن و نویسنده می‌داند. بنابراین، فهم اندیشه و متن بیرون از زمینه اجتماعی و تاریخی آن ممکن نیست. این بدان معناست که بخشی از مطالعه برای فهم متن باید به بررسی این نکته اختصاص یابد که «نویسنده در چه نوع جامعه‌ای در حال نوشتن و متقاعد کردن بوده و ساختار سیاسی و اجتماعی جامعه در آن زمان در چه وضعیتی قرار داشته است» (مرتضوی، ۱۳۸۶: ۱۷۲). بنابراین، مورخان حتی اگر می‌خواستند، نمی‌توانستند همه رخدادهای مد نظرشان را بازتاب دهند. به همین دلیل، آن بخش از تاریخ‌های رسمی که به‌طور ضمنی به مسائل واقعی پرداخته‌اند، اهمیت بسیاری دارد. برای درک معنای این بخش‌ها و روشنگری تاریخی، باید از روش تحلیل محتوا استفاده کرد.

پیشینه تحقیق

کتاب قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام، اثر داود فیرحی (۱۳۷۸) به بررسی دانش سیاسی در اسلام می‌پردازد و یافته‌های آن در طرح مباحث نظری این پژوهش مد نظر قرار گرفته است. بخشی از این اثر به سلطنت اسلامی اختصاص یافته است و آن را به‌مثابه یک گفتمان می‌نگرد که تا پیش از پیدایش دولت‌های نو در ایران رواج داشت. کتاب قدرت، سیاست و مذهب در ایران عهد تیموری، اثر بناتریس فوربز منز (۱۳۹۰) از دیگر منابعی است که نویسنده آن با پاسخ به دو پرسش، تلاش کرده است که مشروعیت تیموریان را با توجه به شرایط جغرافیایی، قومی و فرهنگی قلمرو آنها بیان کند. این کتاب مباحث مرتبط با قدرت، سیاست و مذهب در ایران عصر تیموری را به‌صورت کلی مد نظر قرار داده و در تدوین پژوهش حاضر راه‌گشا بوده است. کتاب تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره تیموریان و ترکمانان از حسین میرجعفری (۱۳۷۹) نیز در پژوهش حاضر مد نظر قرار گرفته است. کتاب پیوند سیاست و فرهنگ در عصر زوال تیموریان و ظهور صفویان، اثر مهدی فرهانی

منفرد (۱۳۸۲) در سه بخش به تحلیل مسائل سیاسی و فرهنگی دوره تیموریان و تکاپوی فرهنگی به‌ویژه در عصر زوال تیموریان می‌پردازد. همچنین، الهیاری و اعلامیزواره (۱۳۹۵) در مقاله «بررسی تکاپوهای مذهبی تیموریان و مسئله مشروعیت حاکمیت» به مسئله مشروعیت خاندان تیموری اشاره کرده‌اند و منابع مشروعیت خاندان تیموری را به‌صورت کلی از بُعد مذهبی بررسی کرده‌اند؛ اما به دیدگاه‌های تاج‌السلمانی پیرامون مشروعیت خاندان تیموری اشاره‌های نداشته‌اند.

چارچوب مفهومی

مشروعیت در علوم سیاسی به معنای حق حاکمیت و پذیرش آن از سوی مردم است. این مفهوم به‌عنوان مبنای حاکمیت و عاملی برای تبدیل قدرت به اقتدار تلقی می‌شود. در فلسفه سیاسی، مشروعیت در جایگاه یک مسئله‌هنجاری بحث و بررسی می‌شود و براساس بایدها و نبایدها تبیین می‌گردد. در جامعه‌شناسی سیاسی، تمرکز بر این است که چگونه یک حکومت می‌تواند در نظر اکثریت شهروندان مشروعیت یابد و چگونه رضایت مردم را جلب کند. با تشکیل حکومت تیموریان، یکپارچگی جغرافیایی در قلمرو ایران فراهم شد. این حکومت، زمینه‌های بروز و بازتاب اندیشه ایرانی و بازسازی نظام حکومتی مبتنی بر الگو و سنت ایرانی را فراهم کرد. این اقدامات، استحکام‌بخش یکپارچگی و هویت سیاسی و ملی ایران بود. از آنجاکه نمادپردازی قومی بر نقش پیوندها و میراث نمادین هویت قومی از پیش موجود در شکل‌گیری حکومتها تأکید می‌کند، سهم این عناصر تاریخی در تداوم قومی و هویت جوامع بیش از عوامل مادی دانسته شده است (اوزکریملی، ۱۳۸۳: ۲۰۱-۲۰۷؛ اسمیت، ۱۹۹۱: ۱۴-۲۱). نظام اندیشه ایرانی‌شهری تحت عنوان اندیشه مشروعیت‌ساز تکوین و تکامل یافت. در دوره اسلامی نیز از روزه‌های مختلفی زمینه بروز و بازتاب نظری و عملی پیدا کرد و افزون بر الگوسازی در ساختار کشورداری، این اندیشه در متون تاریخی نیز به‌عنوان مبنای مشروعیت حکومت منعکس شد. ابعاد این اندیشه مانند پیوند دادگری، رعیتداری و ایرانمداری که از مهم‌ترین مشخصه‌های آن است، سبب‌ساز مشروعیت حکومت‌ها بود. موضوع چالش‌های مشروعیت که در حوزه تاریخ‌نگاری نمود یافته است، یکی از ویژگی‌های مهم اندیشه ایرانی‌شهری است که در دوره اسلامی در

اندیشه و عمل ایرانیان خود را نشان داده است و می‌توان آن را در چارچوب متون تاریخی مبتنی بر مؤلفه‌های ایرانی بررسی کرد. براین اساس، خودآگاهی که در ایران دوره تیموری سبب‌ساز مشروعیت است، به سده‌های پیش از آن بازمی‌گردد و تحولات سیاسی و مذهبی هویت‌بخش، عصر تیموری را تحت تأثیر خود قرار داده است. با وجود تغییرات زمانی، تداوم و استمرار فرهنگی و سیاسی بر پایه مؤلفه‌های هویت‌ساز و مشروعیت‌بخش ایرانی در این دوره حفظ شده است (اسمیت، ۱۹۹۱: ۲۶-۲۷). تاج‌السلمانی از جمله مورخان است که تلاش کرد با توجه به این مؤلفه‌های مشروعیت‌ساز ایرانی، مشروعیت حکومت تیموریان را به‌عنوان یک حکومت اسلامی و سلطنتی در قرن‌های ۱۴ و ۱۵ میلادی با استفاده از نظریه‌های مختلفی تبیین کند. تیموریان برای توجیه سلطنت خود از ترکیبی از مفاهیم دینی و سیاسی همچون نظریه قدرت الهی، نظریه جهاد و فتوحات، مشروعیت مذهبی و سلطنتی، و نظریه سلطنت موروثی و پدرسالاری استفاده می‌کردند تا مشروعیت حکومت خود را نشان دهند.

زندگی، زمانه و تاریخ‌نویسی تاج‌السلمانی

کتاب شمس‌الحسن در سال ۸۱۳ ه.ق، در زمان رقابت‌های جانشینی بین نوادگان تیمور و آغاز تسلط و قدرت‌گیری شاهرخ و پسرش الغ‌بیگ در سمرقند و تحت نظارت الغ‌بیگ به رشته تحریر درآمد. به دلیل تمرکز قوای متخاصم و رقیب در این ناحیه، توجه نویسنده بیشتر به مناطق شرقی قلمرو تیموریان، یعنی خراسان و ماوراءالنهر معطوف بوده است (وودز، ۱۹۹۰: ۱۱۲). متأثر از فضای سیاسی و اجتماعی مذکور، اصلی‌ترین و محوری‌ترین انگیزه تاج‌السلمانی، اعطای حق مشروعیت و جانشینی به شاهرخ و نوادگانش بوده است؛ به‌طوری‌که اگر در ظفرنامه شامی تیمور محور تمام حوادث است، در شمس‌الحسن، شاهرخ، نوادگان و ملازمان او محل توجه نویسنده بوده و نیروی محرکه تاریخ را تشکیل می‌دهند. شاهرخ، الغ‌بیگ و امیرشاه‌ملک به ترتیب اهمیت، اصلی‌ترین شخصیت‌های تاریخ‌نگاری شمس‌الحسن را تشکیل داده‌اند. از زندگی و حرفه تاج‌السلمانی اطلاعات زیادی در دست نیست. اشارات درباره زندگی و آثار این مورخ بسیار اندک و پراکنده است. پسوند اصفهانی او نشان می‌دهد که از مردم اصفهان بوده است. به گفته اسفزاری، نام مستعار وی سلمانی، برگرفته از سلمان فارسی است (اسفزاری، ۱۳۳۹، ج

۱: ۸۹). اثر وی، شمس‌الحسن، در بین تواریخ دودمانی دوره تیموری، دومین اثر بعد از ظفرنامه شامی است. این اثر همچنین، نخستین اثری است که پس از مرگ تیمور به سفارش شاهرخ در سال ۸۱۳ ه.ق نوشته شده است (تاج‌السلمانی، ۱۳۹۳: ۱۸-۱۹). به جز دو نامه از تاج‌السلمانی که در کتاب فرائد الغیایه موجود است، تنها اثر به‌جامانده از این مورخ، کتاب شمس‌الحسن است (تائور، ۱۳۸۶: ۲۸۳). اولین اطلاع از حضور سیاسی وی، مربوط به سال ۷۷۸ ه.ق، هم‌زمان با حمله تیمور به قلمرو آل‌مظفر است (خواندمیر، ۱۳۷۲، ج ۴: ۳۱۸). به نظر می‌رسد پس از غلبه تیمور بر بایزید مظفری، پسر مبارزالدین، تاج‌السلمانی که تا آن زمان در دربار آل‌مظفر حضور داشت، به دربار تیمور راه یافته و کاتب تشکیلات دیوانی تیمور شده و از او لقب «وطواط» دریافت کرده است (یوسف‌اهل، ۱۳۵۸: ۱۸۹). او از سال ۸۰۷ تا ۸۱۱ ه.ق به خدمت خلیل سلطان بن میرانشاه، نوه تیمور، که موفق به تصاحب سمرقند شده بود، درآمد. زمانی که شاهرخ بر خلیل سلطان پیروز شد و سمرقند را تصرف کرد، تاج‌السلمانی نیز دستگیر و بعد از دو سال از زندان آزاد شد و در دیوان الغیبگ، فرزند پانزده ساله شاهرخ مشغول به کار شد (رستمی و فرهنگ‌مفرد، ۱۳۹۱: ۵۸). پس از مدتی، در عرصه خوشنویسی به مرتبه و مقام بالایی دست یافت که به گفته خواندمیر «زیاده از آن بر صفحه خیال، صورتی تصویر نتوان بود» (خواندمیر، شماره ثبت ۱۳۷۱۷: ۱۴۰-۱۴۱). فرمانی که از طرف الغیبگ در سال ۸۱۴ ه.ق به خط تاج‌السلمانی نوشته شده است، مؤید مهارت او در خطاطی و خوشنویسی است (وودز، ۱۹۹۰: ۱۲۵). چنان‌که از محتوای کتاب مشخص است، به نظر می‌رسد تاج‌السلمانی در شعر و شاعری نیز دستی توانا داشته است. اسفزاری نیز شعرهای او را در کتابش آورده و از آن به «چمن» تعبیر کرده است (اسفزاری، ۱۳۳۹، ج ۱: ۴۲).

سازوکارهای توجیه قدرت و نگاه مشروعیت‌بخش تاج‌السلمانی

تاج‌السلمانی به‌مثابه مورخی شریعتمدار، در پی توصیف حاکمان تیموری براساس مؤلفه‌های اسلامی و اعتقادی است. در باورهای اعتقادی تاج‌السلمانی، حاکمان تیموری به صفت ظل‌اللهی متصف هستند. در کانون این نظریه سلطنت، پادشاه قرار دارد که از جایگاه معنوی و سیاسی ویژه‌ای برخوردار است. او سلطان را پس از اسلام‌پذیری وی، در سیمای آرمانی شاهنشاهان ایران ترسیم کرده و بر ویژگی مهم‌گزینش از سوی

خداوند تأکید کرده و برای وی مقام ظل‌اللهی یا نمایندگی خدا بر روی زمین قائل بوده است و می‌گوید: «امیر تیمور گورکان انارالله برهانه و ثقل بالحسنات میزانه جهان را به فر حضور و نور ظهور مشرف گردانید و چون دولت سلاطین ایلخانیه به انجام رسید، آفتاب سلطنت قاهره بر لاسیه طالع گردید» (تاج‌السلمانی، ۱۳۹۳: ۱۳۳). بنابراین، او پادشاه را برگزیده یزدان و نماینده خدا برای تحقق اراده الهی در روی زمین دانسته است. نگاه مشروعیت‌بخش تاج‌السلمانی به این شخصیت‌ها از مدح‌های طولانی و پر دامنه آنان در صفحات آغازین کتاب مشخص می‌شود:

«افضل حمد و سپاس و اکمل شکر بقیاس که اقلام مورخ خرد خبیر به واسطه اجمل تحریر پیرامون شرح و بسط عشر عشر آن نتواند گشت و اقدام مؤلف عقل بصیر به وسیله احسن تقریر بر سر حدّ عدّ جزئی از اجزاء آن نتواند رسید؛ ذات پاک مخبری صادق - تعالی و تقدّس - را سزد که جمیع مکونات در جنب عوالی اساسی مقدمه کتب تواریخ قدرتش، کم از خیال بی‌رنگی و کل موجودات نسبت به لوامع آینه آیات صفایح صحایف قصص حکمتش بی‌رنگ‌تر از رنگی است. علیمی که دست مفاتیح معانی کلام مجید و زبان تخلیص بیان واجب التمجیدش به مقتضی (ولا رطب ولا یابس إلا فی کتاب مبین) عقده معضله از نکته اسرار مأثوره و نقاب حجاب از چهره اخبار مستوری بگشاد تا از طلایع آن انوار در هریک از لحظه صدهزار بار عرایس افکار بر منصفه ظهور جلوه حسن و جمال یافت و از نتایج آن اخبار در هر نفس چندین نفایس آثار در عرصه وضوح زیب لطف و کمال دید» (تاج‌السلمانی، ۱۳۹۳: ۱). «وَأحمد خالقی حمدا/ بدا خلقا فأنشأه سوياً/ و منعلی بالإسلام حتی/ عرفت الدین خعتبا صبیبا» (تاج‌السلمانی، ۱۳۹۳: ۲). «عزیزی که بر سریر (قال انک الیوم لدینا مکین امین) یوسف مصر را از قعر چاه به اوج جلال و جاه رسانید؛ رزاقی که بر مائده (فالتقمه الخوت) یونس را لقمه دهان ماهی گردانید» (تاج‌السلمانی، ۱۳۹۳: ۳). «مجیی که مناجات (رب لا تدرنی فردا و انت خیر الوارثین) را سبب زکریا از کربت بلاء کفره فرمود؛ قادری که به قدرت (فالقی عصاه فإذاهی تُعبان مبین) ۴. عصای موسی را از دهای میدان سحره گردانید»

۱. (یوسف/۵۴).

۲. (الصافات/۱۴۲).

۳. (الانبیاء/۸۹).

۴. (الاعراف/۱۰۷).

(تاج‌السلمانی، ۱۳۹۳: ۴). «ریاض اقبال بی رشخ حمد الهی نصرت نیابد و دوحهٔ آمال بی نسیم شکر نامتناهی طراوت نپذیرد. زبان فصاحت بی یاد ذات لایزالیش ابکم و بیان بلاغت بی ذکر صفات با کمالش مبهم» (تاج‌السلمانی، ۱۳۹۳: ۶).

تاج‌السلمانی تلاش کرده است تا شاهرخ و ملازمانش را حامی و مسئول اجرای وصیت تیمور نشان دهد: «[تیمور] بعد اطمینان الضمیر و استخارهٔ من الملک العلیم و مشورهٔ مع الصغیر و الکبیر در خاطر عاطر که آفتاب عالم تاب اکتساب ضیاء از اشعهٔ انوار آن مینمود، [عزم] جزم گردانید که معاملهٔ دولت دونیره و نیره زاده که ماه و خورشید آسمان سلطنت و برجیس و ناهید فلک خلافتاند باتمام رساند، یعنی از برای فرزندزاده و نوردیدهٔ خویش، دُرّ دُرّ جهاندار و دُرّی برج کامکاری، الغیبگ بهادر که محبوب جانی و مطلوب روحانی آن حضرت بود و در وجنات اوضاع احوال و نواصی خِصال آن مخدومزادهٔ صاحب کمال انواع نجابت و بختیاری و سعادت و شهریاری به توفیق حضرت باری چون شعاع مهر مبین بر صفحهٔ چرخ برین لایح و واضح» (تاج‌السلمانی، ۱۳۹۳: ۳۸).

او در مقابل، رقبای شاهرخ را به‌مثابه افرادی بی‌مسئولیت و ناقض وصایای تیمور معرفی کند. به بیانی ساده‌تر، در کتاب شمس‌الحسن، گفتگمانی جدید مشاهده می‌شود که محصول شرایط سیاسی و اجتماعی دورهٔ تیموری و تحولات سیاسی پس از مرگ تیمور است. گفتگان غالب در شمس‌الحسن، با محور قرار دادن ارزش‌های شخصیتی و حکومتی تیمور، بر لزوم پیروی جانشینان از آن تأکید می‌کند. در اندیشهٔ تاج‌السلمانی، حق سلطنت و جانشینی تیمور به کسی اختصاص دارد که در منش و کردار شبیه تیمور باشد و وصایای او را سرلوحهٔ کار خود قرار دهد (وفا مایهٔ کامرانی دهد / وفا دولت جاودانی دهد / وفا نقدکیش مسلمانی است / کسی کِش وفا هست ایمانست / وفایت نماید ره راستان / وفا بخشدت روح دل ذوق جان / زیروزیت گر شوی حق شناس / سعادت کند آسمان اقتباس) (تاج‌السلمانی، ۱۳۹۳: ۲۱).

یکی از مهم‌ترین خصوصیات چنین جانشینی، وفای به عهد و وصیت است. چنان‌که مشاهده می‌شود، نشان دادن چهرهٔ ناقضان عهد و وصیت یکی از اهداف تألیف شمس‌الحسن بوده است. نویسنده از زبان شاهرخ دربارهٔ وفای به عهد و وصیت چنین می‌نویسد: «ما خلاف وصیت آن صاحب قرآن نمی‌توانیم کرد، و چون عهد ما پیوسته با آن حضرت آن بوده که در حیات و مماتش مهما امکن رضا به عکس فرمان او

ندهیم، اکنون که هنوز کفن نظیف بر بدن لطیف و شخص شریف او آثار تشییف نیافته، نقیض فرمان آن حضرت ورزیدن و از نقض پیمان ناترسیدن سبب وزر[و]وبال و موجب خامت عواقب آمال گردد» (تاج‌السلمانی، ۱۳۹۳: ۱۴۸). تاج‌السلمانی در این صفحه از کتاب، از کلماتی همچون وصیت، عهد، فرمان و پیمان استفاده کرده است تا نشان دهد حق جانشینی و سلطنت را وفاداری به عهد و وصیت تیمور تعیین می‌کند. فراوانی معنادار چنین کلماتی هم در صفحه مذکور و هم در دیگر صفحات کتاب، بیانگر اهمیت ویژه آن در نظر نویسندگان است که به‌عنوان گفتمانی مسلط برای مشروعیت‌بخشی به شاهرخ و سلب مشروعیت از رقبای او اتخاذ شده است (تاج‌السلمانی، ۱۳۹۳: ۱۲۳ و ۱۹۶). باتوجه بر این واقعیت که تیمور، امیرزاده پیرمحمد را در مقام جانشین خود برگزیده بود و شاهرخ براساس گفتمان مذکور قانوناً حقی برای کسب جانشینی نداشت، تاج‌السلمانی به‌شکلی محافظه‌کارانه تلاش کرده است تا شاهرخ را مستقیماً جانشین تیمور خطاب نکند؛ بلکه او را در جایگاه حامی و پشتیبان پیرمحمد در اخذ جانشینی و دفاع از وصیت تیمور، نشان دهد: «خاصیت و منفعت حق‌شناسی و وفاداری و نقصان و مضرت بی‌وفایی و کینه‌کاری بر جمیع جهانیان معین و مبرهن گردد. چون همت بدین مأمول مصروف و نیت برین مسئول مقصور داشتند» (تاج‌السلمانی، ۱۳۹۳: ۲۹). «و بعد از آن حضرت مخدوم‌زاده جهانیان، شاهرخ بهادر، از روی مرحمت و شفقت به سلیمان‌شاه فرمود که چون از تقصیرات تو در [عدم] ملازمت امیرزاده پیرمحمد بهادر و عدم مطاوعت در فرستادن سلطان حسین بیشائبه کدورتی در خاطر او خواهد بود و حکم انصاف این غرامت را بر جانب تو حواله می‌کند، هر آینه اکنون دست در دامن عذرخواهی زدن و پای در جاد خدمتکاری پسندیده مستقیم داشتن اولی و انساب است» (تاج‌السلمانی، ۱۳۹۳: ۲۴۵). به همین دلیل، بر روابط شاهرخ و پیرمحمد کاملاً محافظه‌کارانه نگریسته است. نگاه تاج‌السلمانی بر پیرمحمد نگاهی مدح‌آمیز توأم با نقد و تخریب است تا بدین‌وسیله موقعیت شاهرخ را در برابر او استحکام بخشد: «به رهنمایی دولت و امداد سعادت شرف بساط بوس یافتند. چون نعمت سفر ایشان به نعمت ملازمت درگاه جهان پناه مبدل شد، بعد از اداء وظایف دعاء دوام دولت ابد پیوند ارسی الله قواعد ارکان‌ها- قصه پرغصه امیرزاده پیرمحمد بهادر و کسری که از خودرایی و بی‌اتفاقی به وی رسید» (تاج‌السلمانی، ۱۳۹۳: ۲۸۷).

تاج‌السلمانی در این بخش، ضمن مشروعیت‌بخشی به اقدامات تیمور، از حق جانشینی

شاهرخ و فرزندان او، به‌ویژه الغیبگ دفاع کرده است. ذکر ماجرای دامادی الغیبگ در حین شرح تحولات سال ۸۰۷ ه.ق، آن هم بدون هیچ مقدمه‌ای، امری تصادفی نبوده است. افزون‌بر بزرگ‌نمایی ازدواج الغیبگ با دختر عمویش آغاییگی، عروسی بسیاری از شاهزادگان دیگر که همراه با مراسم الغیبگ صورت گرفت، کاملاً نادیده گرفته شده است (وودز، ۱۹۹۰: ۱۲۴). برجسته‌سازی نقش الغیبگ و توجه ویژه‌ای که تاج‌السلمانی به او داشت، منحصر به شرح ماجرای دامادی او نیست. ذکر اعطای شمشیر (نمادی از قدرت و سلطنت)، توسط تیمور به الغیبگ، نوع دیگری از تلاش‌های تاج‌السلمانی برای مشروعیت‌بخشی به او بوده است. به نظر می‌رسد تاج‌السلمانی در این باره از اندیشه سیاسی شیعه تأثیر پذیرفته است. این اندیشه در امر مشروعیت‌بخشی به الغیبگ بی‌ارتباط با رشد و قدرت‌گیری تفکر شیعی در بین رجال سیاسی و عموم مردم جامعه عصر تیموری نمی‌تواند باشد.

از دیگر روایات گزینش‌شده، اشاره به آثار نجومی در سال وفات تیمور و مطابقت آن با طالع‌سعد و آثار سلطنت شاهرخ است: «و در آن ولا از نتایج قدرت حضرت مُنَجِح اَمَل، قران مشتری و زحل در چهارم ساعت از روز چهارشنبه پنجم ماه رجب من جمله شهر عام سبع و ثمانمیه هجری به سحاب زیج و جیز سنجری واقع شد. در برج دلو که طالع صاحب قران مرحوم بود و درجه مقارنه این دو کوک از این برج بیست و سیم بود که حد مریخیست و آفتاب درین روز در برج جدی بود بر درجه بیست و هفتم و مریخ در وقت قران در برج قوس بود بر درجه دهم و زهره در وقت قران هم در قوس بر درجه چهاردهم و عطارد در برج جدی بود بر درجه پنجم و در آخر رجع چنانکه در روز دوم مستقیم شد و قمر در وقت قران در برج حمل بود بر درجه هفدهم و رأس در برج سرطان بر درجه بیست و سیوم و ذنب در برج جدی و اتفاق استادان عالم و علم نجوم بر آنست که طالع سال قران را طالع قران می‌دارند و طالع آن سال برج قوس بود، به سه درجه و صاحب آن مشتری و درجه طالع از حد مشتری بنا بر آن از دلایل نجومی، چنان معلوم می‌شود که چون مشتری صاحب طالع قران بود، حضرت باری سبحانه و تعالی به خاصیتی که سعادت در مشتری و دیعیت نهاده» (تاج‌السلمانی، ۱۳۹۳: ۸۰-۷۹). تلاش نویسنده برای پررنگ جلوه دادن نقش شاهرخ و فرزندش الغیبگ به‌وضوح آشکار است. بی‌دلیل نیست که در ذکر تحولات سال ۸۰۷ ه.ق سعی شده است، نامی از دیگر فرزندان تیمور برده

نشود؛ تا بدین وسیله ضمن به حاشیه راندن رقبای شاهرخ، نقش او و فرزندانش را برجسته سازد. نگاه جانبدارانه تاج‌السلمانی نسبت به شاهرخ و ملازمانش چنان آشکار است که تنها با مقایسه القاب یادشده برای آنان و رقبایشان، می‌توان به این مسئله پی برد. آنجا که با بیان کلماتی همچون «سلطان»، «خسرو»، «خاقان»، «بهادر»، و «سلطان قدر فرمان قضا بر نقیض مدعاء ایشان بامضاء رسانید» (تاج‌السمانی، ۱۳۹۳: ۲۲۳) و عباراتی مانند «حضرت امیرزاده جهانیان شاهرخ بهادر به اندک روزی به مبارکی و طالع سود در دارالملک هرات نزول فرمود. بعد از چند روز که عرصه ملک بفر مقدم همایون آن سلطان عالی شان زیب و زینت روضه جنان گرفت و بدان مملکت از میامن نزول میمون آن خسرو جهان نشاط جان یافت» (تاج‌السمانی، ۱۳۹۳: ۱۹۸) و در جای دیگر، «الغ بیگ بهادر که محبوب جانی و مطلوب روحانی آن حضرت بود و در وجنات اوضاع احوال و نواصی خصال آن مخدومزاده صاحب کمال انواع نجابت و بختیاری و سعادت و شهریاری به توفیق حضرت باری چون شعاع مهر مبین بر صفحه چرخیرین لایح واضح» (تاج‌السمانی، ۱۳۹۳: ۳۸). درحالی‌که در خطاب خلیل سلطان، آن هم با اغماض، تنها به لقب امیرزاده اکتفا شده است: «امیرزاده خلیل را از استماع این حال آتش وهم در وجود اشتعال یافت و نایره خوف در ذات ملازمانش زبانه زد، به انواع متضرر شدند» (تاج‌السمانی، ۱۳۹۳: ۲۲۰). متأثر از جریان قدرت و سیاست حاکم بر تألیف شمس‌الحسن، دیگر شخصیت مورد تأکید و تمجید تاج‌السلمانی، امیرشاه‌ملک است که به صورت شخصیتی قهرمان‌گونه وصف شده است: «کمترین چاکری از درگاه حشمتش فغفوری؛ کهنترین خادمی از آستان عظمتش جیبوری؛ آسمان از آستانه در رفعتش حلقه به گوشی؛ آفتاب از جام بزم عشرتش جرعه نوشی. آفتاب دین و دولت، آسمان عدل و داد / پادشاه ربع مسکون، خسرو صاحب قرآن / روی زیبای امل، پشت توانای امید / چشم بینیا خرد، جان گرامی جهان» (تاج‌السلمانی، ۱۳۹۳: ۲۴). نفوذ و تأثیرگذاری امیرشاه‌ملک در شمس‌الحسن به قدری است که اگر او را از صحنه حوادث حذف کنیم، از قدرت و عظمت شاهرخ چیزی جز نام باقی نخواهد ماند. مدح طولانی او، از صفحات نخستین کتاب، در کنار شاهرخ و الغ بیگ آغاز شده و در سراسر کتاب مورد تمجید و تأکید واقع شده است: «اورنگ نشین پادشاهی / اکیل سستان ملک شاهی / در حمله چو شیر باشکوه است / در حلم و وقار همچون کوه است / هم بازوی کامکار دارد / هم دولت برقرار دارد / اسرار قدر که آن نهانست / در لوح ضمیر

او عیانست / در هر هر کمال دارد / توفیق ذوالجلال دارد / در رزم چون برق تیز رانست / در بزم چو ابر دورفشانست / شاید که کنم برای تزیین / یک بیت درین مدیح تضمین / ایزد به خودش پناه دارد / وز چشم بدش نگاه دارد» (تاج‌السلمانی، ۱۳۹۳: ۱۹). از جمله مواردی که برجستگی و اهمیت او را نشان می‌دهد، مسئله سیدخواجه و عذرخواهی مکرر شاهرخ از شاه‌ملک و ارج نهادن بر خدمات او در این باره بوده است: «و سبب آنکه امیرزاده خلیل در این مدت محرمان نهانی و منہیان پنهانی با وساوس شیطانی، پیش سیدخواجه ولد شیخعلی بهادر که از امرای معتمد و امنای معتبر حضرت امیرزاده شاهرخ بهادر بود، می‌فرستاده و التماس می‌کرده که او را با امیرزاده شاهرخ بهادر در هنگام توجه به جانب ماوراءالنهر اظهار مخالفت میباید کرد و کارخانه سلطنت او را نامربوط و معامله مملکت نامضبوط میباید داشت رفاغ حال و فراغ بال از روی استقلال عزم کلی نتواند نمود» (تاج‌السلمانی، ۱۳۹۳: ۲۹۰-۲۹۱). در این گزارش، جانبداری تاج‌السلمانی از امیرشاه‌ملک در مقابل رقیب سیاسی‌اش، یعنی سیدخواجه به‌وضوح روشن است. تحریف این گزارش به نفع شاه‌ملک توسط تاج‌السلمانی با رجوع به گزارش متناقضی که سمرقندی در این باره ارائه داده است، آشکار می‌شود (سمرقندی، ۱۳۸۳، ج ۲: ۴۸). شفیع قرار دادن شاه‌ملک توسط مجرمان به‌منظور طلب بخشش از شاهرخ، از دیگر مواردی است که نقش این امیر را برجسته کرده است. تاج‌السلمانی درباره نسب خانوادگی و نقش با اهمیت شاه‌ملک در حکومت تیموری چنین می‌گوید: «هرآینه چون نسلاً بعد نسل آبا و اجداد امیرشاه‌ملک و برادران و خویشان او رضیع عنایت و صنیع تربیت خانواده همایون اسلاف حضرت خسرو صاحب قران مرحوم بوده‌اند و صحت نسب شریفه همزادی و کوکلتاشی ایشان به ثبوت پیوسته، از برای ثبات دولت خاندان و تمشیت وصیت حضرت سلطان کامران در ولاها چنین چنان خدمتکاری‌ها نمودند و...» (تاج‌السلمانی، ۱۳۹۳: ۲۷۱).

تاج‌السلمانی به همان اندازه که در مدح و تمجید شاهرخ و ملازمانش کوشیده است، به همان اندازه نیز در مذمت و تقبیح رقبای او، به‌ویژه خلیل سلطان کوشیده است. افراط او در مدح و ذم اشخاص به‌قدری است که می‌توان مطالب کتاب را براساس مدحیات و ذمیات تقسیم‌بندی کرد و تاج‌السلمانی را متعصب‌ترین و غرض‌ورزانه‌ترین مورخ در بین مورخان دودمان‌گرای دوره تیموری دانست. البته به نظر می‌رسد از دلایل غرض‌ورزی مطالب شمس‌الحسن، اتکای نویسنده بر منابع شفاهی و ارتباط مستقیم با سخن‌گویان قدرت است: «در گنج گوهر که شامخ بود / کلیدش به دست مورخ بود / در تجربتها

چو گردد نهان / بجوی از دل مرد تاریخ دان» (تاج‌السلمانی، ۱۳۹۳: ۱۲). چنین شرایطی باعث شده است تا نویسنده مستقیماً احساسات قدرت حاکم را منعکس کند؛ اما نگاه خصمانه و مشروعیت‌زدایانه تاج‌السلمانی نسبت به رقبای شاهرخ سبب شده است تا درباره آنان با لحنی تهاجمی همراه با قضاوت‌های اخلاقی مکرر سخن بگوید. یکی از اقدامات تاج‌السلمانی به‌منظور سلب مشروعیت و تحقیر رقبای شاهرخ، بررسی ریشه‌های اجتماعی، مناسبات خانوادگی و ویژگی‌های شخصیتی برخی از آنان است؛ به‌طوری‌که مطابق با نظر وودز، شمس‌الحسن تنها منبعی است که به منشأ غلامی بسیاری از شخصیت‌های برجسته حکومت تیموری تأکید کرده است (وودز، ۱۹۹۰: ۱۲۷).

جایگاه اندیشه ایرانی در تبیین مشروعیت حکومت تیموریان

نظام‌های موروثی شرقی (نظام پادشاهی) مشروعیت خود را باتکیه بر نوعی باور متعالی و معنوی توجیه می‌کردند. سلطنت ایران باستان همواره بر دو اصل استوار بود: تأیید الهی و فر؛ اولی، منجر به دستیابی به سلطنت می‌شد و دومی، برای تداوم قدرت و حکومت ضروری بود. همچنین خدایان طرفدار پادشاهی و بخشش فر بودند، یعنی اجازه داشتند بر عرش بنشینند. بنابراین، فر و تأیید دو جنبه ضروری مشروعیت سلطنت بود. از این‌رو، در این نظام حکومتی، مراتب فرماندهی و اطاعت به امور معنوی و ماوراء طبیعی منتسب می‌شد و این ارتباط، مبنای مشروعیت را توجیه می‌کرد. در نتیجه، نوعی اقتدار فرهمند ایجاد می‌شد (حجاریان، ۱۳۷۴: ۴۸). اما این تفکر مختص ایرانیان نبود. همه امپراتوری‌های شرق باستان بر این باور بودند حکومتی که خدا به پادشاه سپرده است، نایب و نماینده خداست، مردم باید از او اطاعت کنند و به او احترام بگذارند. فرمان او قانون است و تمام اعمالش حق است. سرپیچی از فرمان پادشاه حاکم، مخالفت با اراده خداوند و گناه محسوب می‌شود (عالم، ۱۳۸۸: ۱۶۳-۱۶۴). بنابراین، در اذهان مردم گذشته، اقتدار سیاسی با نیروهای نامرئی و ماوراء طبیعی پیوند خورده و حکومت مقوله‌ای مقدس و مذاکره‌ناپذیر بود (عاملی، ۱۹۸۳: ۲۰۰/۱). باتوجه به دیدگاه فوق، از نظر ایرانیان، شاه باید دارای قدرت، آیین و فر (فره) باشد (فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۱: ۲۱۸). وقتی می‌گویند کسی دارای فر است، این کلمه صفاتی مانند سلطنت، تقوا، حکمت، بزرگی و بزرگی را در ذهن شنونده تداعی می‌کند. فره در گویش اوستایی از «خورنه» گرفته شده و در اصل با واژه «خور» (خورشید)

مرتبط است و هر دو ریشه اوستایی به معنای «درخشیدن» دارند.

فر، نور الهی است که در دل همه می‌درخشد و از دیگران پیشی می‌گیرد. از پرتو این نور است که کسی می‌تواند به ملکوت برسد، لایق عرش شود، راحت قضاوت کند و همیشه موفق و پیروز باشد. بدین ترتیب فره به شخص و حکومت مشروعیت می‌بخشد. مقام شاهی و جوهر فره، چه کیانی باشد و چه ایرانی، یکی است و از جوهر نور ساخته شده است و آنچه تغییر می‌کند شدت و ضعف آن است (سودآور، ۱۳۸۴: ۲۹). تاج‌السلمانی به این مطلب این‌گونه اشاره کرده است: «او از مدد آن تیغ دم مسیحی یافت و به یمن عایت حضرت رفیع‌الدرجت در عرصه نجات شتافت و فی‌الحال با آن ابر خورشید اندود و افعی زهرآلود باران بر سم مستحفظان آن قلعه آورده، جان عیسی قورچی و چند تن دیگر را طعمه نیش هلاک ساخت و فدایی‌وار از آن حसार بیرون تاخت و خود را پیش پدر خویش به کالپوش رفته، انداخت و از ورطه چنان مهلم خلاص دید باز بر باره امید فتح ممالکت سوار شد و با پدر کالپوش مراجعت کرد» (تاج‌السلمانی، ۱۳۹۳: ۳۴۹-۳۵۰).

اهورامزدا در اوستا به زرتشت هشدار می‌دهد که هر فردی برای به دست آوردن سعادت و پیروزی باید جوینده فر باشد (اوستا، ۱۳۷۰، ج ۱: ۴۹۴) فر «کیانی» تنها متعلق به خاندان سلطنتی بود و به فرزندانشان به ارث می‌رسید (شعبانی، ۱۳۸۵: ۱۹۹). ایرانیان بر این باور بودند که فر از بهشت عطا می‌شود. سپس این تنور در خانواده پادشاه به ارث می‌رسید. اما پادشاهی که از صفات نیک دور می‌شد، لطف ایزدی نیز از او دور می‌شد. فردوسی در شاهنامه، داستان جمشید، پادشاه ایران را بیان می‌کند. جمشید در آغاز سلطنت، صاحب فر ایزدی بود؛ اما پس از موفقیت‌هایش در امر حکومت، مغرور شد و خود را خدای جهان نامید. بنابراین، فره از او دور شد و سلطنت خود را از دست داد (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۸۱: ۵). از این‌رو، فره ایزدی متغیر و ناپایدار است. فر را می‌توان با پیروزی افزایش داد، با شکست کم کرد یا به‌طور کلی از دست داد. البته همان‌طور که پیروزی‌های شاه بر ثروت او افزود، خود او نیز می‌توانست پیروزی را به ارمغان بیاورد. در امر جانشینی، مشروعیت جانشین به فر او بستگی داشت و شایسته‌ترین جانشین، سعادتمندترین بازماندگان بود. سلاطین تیموری نیز از این قاعده مستثنی نبودند. تیمور به‌منظور کسب پذیرش حکومتش از سوی همه اقوام و گروه‌های تحت‌سلطه، از روش‌های مختلفی استفاده کرد که یکی از آنها ادعای حمایت الهی از حکومتش بود. پس از پیروزی‌های فراوان، گسترش دامنه

حکومت و سلطه بر اقوام مختلف، ابزار جدیدی برای مشروعیت‌بخشی به حکومت نیاز بود. حکومت تیموریان نیز مانند سلسله‌های پیشین باتکیه بر پایه‌های الهی قدرت و بهرهمندی از برخی آداب‌ورسوم سلطنتی شاهان ایرانی، بخشی از مشروعیت خود را به دست آورد. تاج‌السلمانی این مطلب را با این عبارات چنین آورده است: «ارکان دولت رعایت آداب و قوانین برافراشته و ملازمان حضرت آیات زینت و تزیین نگاشته، سرداران درگاه در رفعت، گستری و سرداران آگاه در روح‌پروری غالمان زرین کمر از این طرف دست در علاقه شمشوی مرصع زده و از آن جانب تکمه کلاً مکمل با تارک اکلیل مساوی ساخته و زبان زمانه در آن زمان به انشاد این مقال که مناسب حال ایشان بود، فصیح‌البیان گشت» (تاج‌السلمانی، ۱۳۹۳: ۴۰۴). این مؤلفه را می‌توان میراث قوی و پر قدرتی دانست که تاج‌السلمانی بر آن تکیه کرده است؛ چراکه به هر حال، فری که مشروعیت پادشاهی بر آن استوار بود، باید برترین فر باشد.

در ایران باستان از علائم و نشانه‌ها برای نشان دادن فرهمند (سعادت پادشاه) استفاده می‌شد و شاید از این نظر بین تأیید الهی و فرّ الهی تفاوت‌هایی وجود داشته باشد. هرچند که فر خود نشانه رضایت خداوند از پادشاه و نشانه‌ای از قدرت او بود و فر، ظاهر مادی بیشتری به خود می‌گرفت. یکی از نمادهای شاه، خورشیدی بود که در تصاویر پشت سر شاه کشیده می‌شد. به عبارت دیگر، فر ایزدی به صورت خورشید در چهره شاه جلوه‌گر می‌شد. تاج‌السلمانی پیرامون این موضوع چنین آورده است: «بنابر آن از دلایل نجومی، چنان معلوم می‌شود که چون مشتری صاحب طالع قرآن بود، حضرت باری سبحانه و تعالی به خاصیتی که سعادت در مشتری و دیعیت نهاده» (تاج‌السلمانی، ۱۳۹۳: ۸۰). یکی دیگر از نمادهای فر، دستمال بود که در تصاویر در دستان بسیاری از پادشاهان به نشانه قدرت آنها دیده می‌شد. این نماد در سنگ‌نگاره‌های شاهان ساسانی دیده می‌شود. نمادهای دیگر فر در ایران باستان به صورت بال یا پرهای باز، سر قوچ و گل نیلوفر بود. تمام مظاهر فر، هم نمادی از قدرت بود و هم باعث القای بخت و اقبال می‌شد. نماد فر شاه بزرگ‌تر یا تعداد نمادهای بیشتر فر او، نشانه قدرت بیشتر او به حساب می‌آمد (سودآور، ۱۳۸۴: ۷۶، ۴۲، ۳۴، ۲۹).

از این رو، مجموعه‌ای از قدرت، فر ایزدی و تعلیم و تربیت، بنیان پادشاهی را بنا می‌کرد و اگر پادشاه صفات نیکو داشت، فر او تقویت و افزایش می‌یافت. تاج‌السلمانی به این

مبحث این گونه اشاره کرده است: «شربتی خورد از رگ نخجیر یوزش ناشتا / افسری شد بر سرخرگوش بازش ناگهان / گرچه هست از بهر آن خورشید بر شیری سوار / ورچه گشت از بیم این سیمرغ در سنگی نهان / بر سمند مراد به کمند مرام صید (احل لکم الطیبات و ما علمتم من الجوارح مکلبین تعلمونهن مما علمکم الله فکلوا مما امسکن علیکم و اذکروا اسم الله علیه) به قید آمد» (تاج‌السلمانی، ۱۳۹۳: ۳۲۳). بنابراین، تاج‌السلمانی نمونه‌های زیادی درباره اندیشه ظل‌اللهی امرای تیموری، به‌ویژه تیمور آورده است:

منت ایزد را که شه بر تخت سلطانی نشست در دماغ مملکت باد سلیمانی نشست
(تاج‌السلمانی، ۱۳۹۳: ۲۷۰).

از دیدگاه تاج‌السلمانی، نداشتن تبار ایرانی از سوی حاکمان ایلخانی و تیموری، مانع جدی در شبیه‌سازی آنان با پادشاهان ایرانی محسوب می‌شود. بنابراین، به‌دنبال راهحلی است که با آن بتواند این کمبود را رفع کند. از این‌رو، اسلام آوردن تیموریان، عاملی مهم است که او از آن به‌منزله جایگزین و جبران‌کننده نژاد و تبار بهره گرفته است (اللهیاری، ۱۳۹۵: ۴۵). برای مثال، در وصف تیمور که نژادی غیرایرانی دارد، با ایجاد پیوند میان مؤلفه‌های اسلامی و ایرانی، این‌چنین برای او هویت‌سازی می‌کند: «آیات فتح‌مبین از حرفهای خنجر ذوالفقار آثار او مبرهن و تفسیر نصر عزیز از زبان سنان شهاب پیکر روشن... آنچه آن حضرت را دست داد، در ضبط امور ملک و ملت و ربط مهمات دین و دولت و رأیهای ثاقب و تدبیر صائب و گشودن ممالک است» (تاج‌السلمانی، ۱۳۹۳: ۱۳۵). وی با وامگیری از آیه ۹۹ سوره مائده، تیمور را نه تنها برکشیده یزدان و مظهر لطف نامتناهی خداوند و آشکارکننده آن شمرده است؛ بلکه بدین‌گونه وظیفه سیاسی ایلچی تیمور را به دین اسلام پیوند می‌زند که «و ما علی الرسول البلاغ» (تاج‌السلمانی، ۱۳۹۳: ۵۱۱). بنابراین، او پادشاه را برکشیده یزدان و نماینده خدا برای تحقق اراده الهی بر روی زمین دانسته است.

موضوع دیگر در اندیشه ایرانی، تأکید بر عدالت سلطان و تحقق آن بود. همانگونه که خواجه نظام‌الملک داشتن عدالت را عامل پیروزی و سعادت دوجهان می‌داند و می‌گوید: «ایزدتعالی در هر عصری و روزگاری یکی را از میان خلق بر می‌گزیند و او را به فرّ شاهی آراسته گرداند تا در میان مردم جهان به عدالت عمل نماید و آشوب و فتنه را بخواباند، چون پادشاه را فرّ الهی باشد و مملکت باشد و علم با آن یار باشد سعادت دو جهان بیاید

از بر آن که هیچ کاری بی‌علم نکنند و به جهل رضا ندهد و پادشاه‌یانی که دانا بودند بنگر که نام ایشان درجهان چگونه بزرگ است و کارهای بزرگ کردند تا به قیامت نام ایشان به نیکی می‌برند چون فریدون و نوشیروان عادل و عمر بن عبدالعزیز» (نظام الملک، ۵: ۱۳۷۲، ۷۱). تاج‌السلمانی به بحث عدالت در مشروعیت‌بخشی به خاندان تیموری، این‌گونه اشاره کرده است: «کمترین چاکری از درگاه حشمتش فغفوری؛ کهرتین خادمی از آستان عظمتش جیبوری؛ آسمان از آستانه در رفعتش حلقه به گوشه؛ آفتاب از جام بزم عشرتش جرعه‌نوشی. آفتاب دین و دولت، آسمان عدل و داد / پادشاه ربع مسکون، خسرو صاحب قرآن / روی زیبای امل، پشت توانای امید / چشم بینیا خرد، جان گرمی جهان» (تاج‌السلمانی، ۱۳۹۳: ۲۴).

پس از این مرحله، حکومت برای برخورداری از اقبال عمومی بیشتر به اصول مشروعیت‌بخشی دیگر متوسل می‌شود. در واقع، کاریزمای مؤسس یک سلسله به دلیل شرایط زمانه و ویژگی‌های فردی او ایجاد می‌شده و انتساب حق حکومت به مشیت الهی و برخورداری از نعمت الهی، توجیهی برای حفظ قدرت بوده است. رهبران فرهمند در زمان حیات خود با چنان قدرت و درایتی جامعه را اداره می‌کنند که خلأ قدرت ناشی از نبود آنها به راحتی پر نمی‌شود. پس از مرگ آنها، دو گرایش متضاد با یکدیگر درگیر می‌شوند. طرفداران او معتقدند، شهرت او به آنها منتقل شده است (ویبر، ۱۳۸۴: ۴۰۲-۴۰۳) و جانشینان بنیان‌گذار تلاش می‌کنند از وجهه و شکوفایی خود بهره ببرند؛ اما اثر این مشروعیت پس از مرگ مؤسس کم‌رنگ می‌شود. در ساختار حکومت‌هایی که در ایران براساس همبستگی ایلی-خویشاوندی ایجاد شده‌اند، این وابستگی قبیله‌ای به تدریج به تسلیم در برابر شاه تبدیل شده است و می‌توان گفت که همه مشروعیت دینی-نسبی ناشی از کاریزمای پیروزمندان است. هستی پادشاه در گرو زور، قدرت و سلطه است (شجاعی‌زند، ۱۳۷۶: ۱۶۱). سنت دیرینه استبداد شرقی همراه با باورهایی که ایرانیان درباره حکومت و احترام به حاکمان داشتند، زمینه‌ساز تثبیت قدرت و ایجاد چهره‌ای از عزت و کرامت برای حاکمان شد.

نهاد حکومت در جامعه ایران سازمان‌یافته و جاافتاده است و شیوه عملکرد شاه و زنجیره حکومتی علی‌رغم ظلم‌هایی که بر مردم روا می‌شد، در کل جامعه پذیرفته شد؛ زیرا در فرهنگ ایرانی، اطاعت از رهبران، بزرگان و سران جامعه ستوده است و فرمانبرداری

از حاکم و رهبر از ویژگی‌های ایرانیان و بخشی از هویت ملی آنان است. این ویژگی در عین حال یکی از عوامل هموارسازی راه‌های استبداد فردی بوده است (شعبانی، ۱۳۸۵: ۱۹۷-۱۲۱). حتی زمانی که خلافت وجود داشت، خلیفه عباسی زمانی سوگند و فرمان حکومت را برای امیری می‌فرستاد که آن امیر با دیگر مدعیان قدرت در منازعات سیاسی پیروز می‌شد و سپس از خلیفه اطاعت می‌کرد. تکیه بر شمشیر تنها رویه حاکمان نبود؛ بلکه نشانه شایستگی حاکمان مستکفی در حفظ سوگند و پرچم خلافت نیز به شمار می‌رفت (شجاعی‌زند، ۱۳۷۶: ۱۸۶). این موضوع در اندیشه تاج‌السلمانی با حکمت، موعظه، فرح‌بخشی، پندآموزی، عبرت‌آموزی، آگاهی از احوال انبیا و پادشاهان و زنده نگه داشتن نام آنان که از جمله فواید تاریخ بوده است، پیوند برقرار کرده و در قالب این عبارات آشکار می‌شود: «عاقبت به فتوی (الضرورات تبيح المحظورات) (امثال و حکم، ۱۳۹۱: ۲۵۷/۱). «دستِ تعهد بر سینه تقبل آوردم و انگشت تطوع بر دیده تکفل نهادم و آیت ربّ اشرح لی صدری و یسر لی امری^۱ خوانده، به جبل متین توکل و توسل جستم» (تاج‌السلمانی، ۱۳۹۳: ۳۳). هرچند، تمام مشروعیت دینی-نسبی به پیروزی شاه در جنگ قدرت بستگی داشت و اگر اقتدار نظامی-سیاسی تضعیف می‌شد، سایر مشروعیت‌ها نیز اعتبار خود را از دست می‌دادند. این را می‌توان مشروعیت شمشیر (حاکمیت و مشروعیت) نامید، همان‌گونه که با گذشت زمان و در راستای تجدید وحدت ملی ایرانیان، تیغ عبده بر مشروعیت معنوی خلافت که بعد از خلفای برحق کاملاً جنبه معنوی خود را از دست داده بود، غلبه کرد (طباطبایی، ۱۳۷۳: ۹). البته افزون بر اقتدار نظامی و قدرت شمشیر شاه، ویژگی‌های مهم دیگری نیز وجود دارد که استفاده درست یا نادرست از آنها می‌تواند در موفقیت شاه اثرگذار باشد. صفاتی همچون تدبیر، سیاست، هیبت و صلابت، احتیاط، هوشیاری، توان تحمل سختی‌ها و... در این اثر چنین آمده است: «مملکت به شمشیر و قلم ... استوار است و با خرد و شجاعت حفظ می‌شود. سیاست داشتن مانع از خونریزی و غارت اموال مردم می‌شود و عزم و شعور پایه‌های پایداری کشور است» (تاج‌السلمانی، ۱۳۹۳: ۷۶-۷۷) و همچنین با استفاده از زبان شعر برای اثرگذاری و تأکید این چنین پیوند را برقرار مینماید:

«چنین کنند بزرگان چو کرد باید / کاری چنین نماید شمشیر صفدران آثار»

(تاج‌السلمانی، ۱۳۹۳: ۲۲)

ایجاد پیوندهای خویشاوندی به‌منظور نیل به مشروعیت

به‌دلیل مشروعیت‌بخشی به خاندان چنگیز، حاکمی که از نوادگان چنگیز نبود، سعی میکرد حداقل با خانواده وی خویشاوندی داشته باشد و حق داشتن عنوان گورکان را به دست آورد (بارتولد، ۱۳۷۶: ۴۱). تیمور پس از دوستی با امیرحسین، با خواهرش ازدواج کرد و به تیمور گورکان شهرت یافت (اقبال، ۱۳۶۰: ۲۳)؛ اما برخی گفته‌اند که پس از کشتن امیرحسین و ازدواج با بیوه او که شاهزاده مغولی بود، مغولان او را گورکان نامیدند و با آن کینه سکه‌هایی ضرب کردند (میرجعفری، ۱۳۷۹: ۱۴). به گفته ابن عربشاه، «هنگامی که تیمور پادشاهی‌های ماوراءالنهر را به دست آورد و رهبر همه شد، با دختران پادشاهان ازدواج کرد و لقب گورکان که در زبان مغولی به معنای داماد است به القاب او افزوده شد، چون داماد پادشاهان بود و همیشه با خاندان سلطنتی بود» (ابن عربشاه، ۱۳۳۹: ۸). قتل امیرحسین و ازدواج تیمور با بیوه او که از خانواده چنگیز بود، تیمور را قدرتمندتر از قبل کرد. وی نه‌تنها در جایگاه رئیس قبیله و حاکم آن منطقه شناخته می‌شد؛ بلکه از سوی بزرگان دین نیز تأیید می‌شد (حسن‌دانی، ۱۳۷۸: ۲۶). برخی از فرزندان تیمور نیز لقب گورکان داشتند؛ مانند میرانشاه، آلاوقبیگ (دوغلان، ۱۳۸۳: ۷۲؛ فصیحی‌خوافی، ۱۳۳۹، ج ۳: ۲۱۱) و ابوسعید (سمرقندی، ۱۳۸۳، ج ۲: ۸۵۴). آنچه بر سکه‌های آلاوقبیگ حک شده بود این بود: «به فضل معنوی امیر تیمور گورکانی، امر ما دستور العقیبگ گورکان است» (بارتولد، ۱۳۷۶: ۲-۷). تاج‌السلمانی درخصوص نسب خانوادگی و نقش با اهمیت شاه‌ملک در حکومت تیموری چنین می‌گوید: «هرآینه چون نسلاً بعد نسل آبا و اجداد امیرشاه‌ملک و برادران و خویشان او رضیع عنایت و صنیع تربیت خانواده همایون اسلاف حضرت خسرو صاحب‌قران مرحوم بوده‌اند و صحت نسب شریفه همزادی و کوکلتاشی ایشان به ثبوت پیوسته، از برای ثبات دولت خاندان و تمشیت وصیت حضرت سلطان کامران در ولاها چنین چنان خدمتکاری‌ها نمودند و...» (تاج‌السلمانی، ۱۳۹۳: ۲۷۱).

یکی از عواملی که در حمله تعلق تیمور به ماوراءالنهر به تیمور کمک کرد تا رئیس قبیله خود شود و بر رقبای خود پیروز شود، روابط حسنه‌ای بود که تیمور از قبل با برخی از قبایل مغولی برقرار کرده بود. خواهر تیمور با رئیس قبیله «دوغلان» یکی از طوایف مهم مغولستان که با خاندان سلطنتی ارتباط داشت ازدواج کرد (یزدی، ۱۳۶۶،

ج ۱: ۹۸). تیمور با برخی از قبایل مغولی در آن نواحی روابط دوستانه و متحد داشت (یزدی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۱۲۰، ۱۹۰ و ۷؛ شامی، ۱۹۳۷، ج ۱: ۴۶). حتی پس از تسلط کامل بر الوس جغتای، برقراری ارتباط و نزدیکی با مغول‌ها در آرامش روحی او از شرق مغول و رفع تهدیدهای آنها تأثیر بسزایی داشت. تیمور با دختر «خضر خواجه»، خان مغولستان ازدواج کرد (دوغلات، ۱۳۸۳: ۸۰؛ خواندمیر، ۱۳۷۲، ج ۳: ۴۶۸). به گفته ابن عربشاه، هنگامی که خیال تیمور از ماوراءالنهر راحت شد و بر مخالفان خود پیروز شد، تصمیم گرفت با روش‌ها و اقدامات مختلف، بقیه ممالک و پادشاهان را به انقیاد درآورد. ابتدا طایفه مغول را که همسایگان شرقی او بودند با دوستی و مدارا با خود همراه کرد و با دختر پادشاه آن قبیله ازدواج کرد. از این‌رو، دامادی، همسایگی و پیروی از همان قواعد، یعنی یاسای چنگیز، باعث شد که با یکدیگر متحد شوند و خیال تیمور از جانب مغولان راحت شود (ابن عربشاه، ۱۳۳۹: ۲۲). ازدواج و ارتباط با خانواده‌های مهم و حاکم همواره در دستیابی به قدرت سیاسی و گسترش آن مؤثر بوده است.

از دیگر نکاتی که شمس‌الحسن به آن پرداخته است؛ اشاره به اعطای زنان تیمور و محمدسلطان به امرای نظامی و شخصیت‌های سیاسی به دستور خلیل سلطان و رقابت این شخصیت‌ها بر سر تصاحب این زنان بود: «چون امیرزاده خلیل در مدت سلطنت قطعاً اندیشه استحکام قواعد ملک نکرد و به هیچ موجب رعایت نام و ناموس نبود، روزبه‌روز ضعف و فتور در امور او ظهور می‌یافت، چه از مشفقان یک جهت و عاقلان صاحب وجود هیچ‌کس را نزد خود تربیت هر ذمیم شد و از اول جلوس تا اوان تأثیر نحوس هر شب جمعی و هر روز فوجی آیت (ربنا اخرجنا من هذه القرية الظالم اهلها) ورد زبان جان ساخته از راه اضطرار فرار می‌نمودند و او برای دارایی و امید دلداری جماعتی که با وی طریق نفاق می‌سپردند و نامش اتفاق می‌کردند، به هیچ نوع به خلف رضای کمتر چاکری و کهنتر نوکری دم نمی‌توانست زد، تا به رهنمایی بعضی گمراه کم‌حوصله، بداندیشی جمعی فساق چهله، بل برخی اوباش قلاش که در عهد او انتقاش یافته بودند» (تاج‌السلمانی، ۱۳۹۳: ۴۷۱) و در ادامه، به این مبحث چنین اشاره می‌کند: «به فتوی آن سلیطه مذمومه و لئیمه می‌شومه که خود را جلیله او می‌خواند، تمام قمیان جدش خسرو صاحبقران و از آن برادر بزرگ امیرزاده محمدسلطان را که مادر و ینگه او بودند، به غلامان و بندگان زرخریده و یا ساقیان و چهرگان ناپسندیده داد و ازدواج هر خادم با مخدومه و

امتزاج هر عاصی با معصومه روا داشت» (تاج‌السلمانی، ۱۳۹۳: ۴۷۲-۴۴۵). تاج‌السلمانی با پرداختن به چنین جزئیاتی ضمن سلب مشروعیت و تقبیح مخالفان نشان می‌دهد که رقابت بر سر قدرت تا چه محدوده‌هایی می‌تواند گسترش یابد.

مشروعیت در سایه خان‌های دست‌نشانده چنگیز تبار

به دلیل تأثیر ماندگار افسانه چنگیزخان، کسب مشروعیت سیاسی از خانواده وی موضوعی بود که همه افرادی که در قلمرو مغولان و در میان مردم صحرائشین می‌زیستند و خواهان اقدام نظامی و سیاسی بودند، باید به آن توجه می‌کردند. این مشروعیت دودمانی فراتر از دین و مذهب عمل می‌کرد. در این مسیر، تیمور روندی را که از دیرباز در الوس جغتای رایج بود، ادامه داد. هدف تیمور بازگرداندن اقتدار به حکومت مرکزی و به انقیاد آوردن همه سرداران یاغی بود (فیاض‌انوش، ۱۳۸۸: ۷۹-۸۲). در زمان ضعف و زوال خان‌های جغتای، خان‌هایی از نسل اوکتای، پسر دیگر چنگیز، حکومت الوس را به دست گرفتند و برخی از آنها برای مشروعیت بخشیدن به حکومت خود، خان‌های جغتای را بر تخت حکومت نشانده‌اند. هنگامی که امیر قزغن در سال ۷۴۷ ه.ق با خلع خان جغتای قدرت را به دست گرفت، برای مشروعیت حکومت خود و برای اینکه عملش براساس بنیان باشد، به نام خان مغولی که در ظاهر او را در مقام پادشاه انتخاب کرد، حکومت کرد. البته این خان دخالتی در امور حکومتی نداشت (سمرقندی، ۱۳۸۳، ج ۱: ۲-۸؛ شامی، ۱۹۳۷: ج ۲: ۶-۱۷). خان‌های دست‌نشانده تیمور در لشکرکشی‌های او شرکت داشتند. محمود در جنگ «آنقره» تیمور را همراهی کرد (یزدی، ۱۳۶۶، ج ۲: ۳۱۴؛ سمرقندی، ۱۳۸۳، ج ۱: ۹۲۶). حتی تا یکسال پس از مرگ محمود، تیمور به نام او سکه ضرب کرد (بارتولد، ۱۳۷۶: ۴۸). بهره‌برداری از مشروعیت خان‌های جعلی و دروغین پس از مرگ تیمور ادامه یافت؛ اما به تدریج از اهمیت آن کاسته شد. خلیل سلطان بهادر، نوه تیمور که جانشین او بر تخت سلطنت شد، به نام خان دست‌نشانده -البته از نوادگان تیمور- حکومت می‌کرد (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰، ج ۱: ۱۲). او به ظاهر با انتصاب محمدجهانگیر، پسر محمدسلطان، اولین جانشین منصوب از سوی تیمور، به عنوان خان اسمی، به درخواست تیمور احترام گذاشت (منز، ۱۳۹۰: ۴).

یکی از مسائلی که برجستگی و اهمیت او را نشان می‌دهد، ماجرای سیدخواجه و

عذرخواهی‌های مکرر شاهرخ از شاه‌ملک و ارج نهادن بر خدمات او در این زمینه است: «و سبب آنکه امیرزاده خلیل در این مدت به طور محرمانه و پنهانی با وسواس شیطانی، به نزد سیدخواجه ولد شیخ‌علی بهادر که از امرای معتمد و امنای معتبر حضرت امیرزاده شاهرخ بهادر بود، می‌فرستاده و از او خواهش می‌کرده که در هنگام توجه به جانب ماوراءالنهر، مخالفت خود را با امیرزاده شاهرخ بهادر اعلام کند و کارخانه سلطنت او را نامربوط و معامله مملکت را نامضبوط سازد تا او از روی استقلال کامل، بتواند عزم خود را در رفاه حال و فراغ بال به کار گیرد.» (تاج‌السلمانی، ۱۳۹۳: ۲۹۱-۲۹۰). در این گزارش، حمایت تاج‌السلمانی از شاه‌ملک در برابر رقیب سیاسی‌اش، یعنی سیدخواجه، به وضوح نمایان است. تحریف این گزارش به نفع شاه‌ملک توسط تاج‌السلمانی با مراجعه به گزارش متناقضی که سمرقندی در این مورد ارائه داده، آشکار می‌شود (سمرقندی، ۱۳۸۳، ج ۲: ۴۸).

اهمیت انتساب به خاندان چنگیز از دیدگاه تیمور را می‌توان با توجه به برخورد وی با حاکمش، خان مغول دشت قبچاق، درک کرد. اگرچه دولت خود را مدیون تیمور می‌دانست؛ بر او قیام کرد و تلاش داشت قسمتی از قلمرو تیمور را تسخیر کند. پس از پیروزی تیمور بر توقتمش، تنها با سرزنش و خطاب معمول پدران به او رفتار کرد و سربازان اسیر خود را آزاد کرد (یزدی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۳-۹)؛ زیرا توقتمش را وارث مشروع و جانشین برحق می‌دانست. اگر توقتمش از سلسله چنگیز نبود، او می‌دانست که شدت عمل درباره او موجه است. تیمور تقویت یکی از نوادگان چنگیز را در پیشبرد نقشه‌های خود مؤثر می‌دانست و از این‌رو، او را در رسیدن به تاج و تخت یاری کرد. تیمور حتی پس از پیروزی نهایی مقابل توقتمش نیز هیچ اقدامی برای استفاده از آن پیروزی انجام نداد و تنها حکومت قبچاق خانات را به چند نفر از خاندان چنگیز که دشمنان سرسخت او بودند، سپرد (میرجعفری، ۱۳۷۹: ۳۱). این طرز برخورد، اهمیت مشروعیت انتساب به خاندان چنگیز را در نظر تیمور نشان می‌دهد. البته او می‌خواست تشکیلات خود را داشته باشد، اما از لحاظ اصولی جرئت نداشت خود را صراحتاً اظهار کند. بنابراین، به امپراتوری ترک خود ظاهری مغولی می‌داد و شاید حتی برخلاف نیت واقعیش به تکریم اولاد چنگیز می‌پرداخت (گروسه، ۱۳۵۳: ۱۲۳).

تیمور پس از تصرف تاج و تخت، هدف خود را تجدید و احیای امپراتوری بزرگ مغول و تسخیر تمام پادشاهی‌هایی که پیشتر تحت کنترل چنگیز بود، قرار داد (مشکوتی،

۱۳۴۳: ۲۸۰). یکی از دلایل تیمور برای حمله به ایران و سایر کشورهای فتح‌شده توسط مغول‌ها، ادعای میراث سیاسی مغول‌ها بود و به همین دلیل مجبور شد سرزمین‌هایی را که قبلاً در اختیار مغولان بود، پس بگیرد و حاکمیت مغول‌ها را بازگرداند (مشکوتی، ۱۳۴۳: ۲۸۰). ادعای میراث سیاسی مغولان و بازپس‌گیری قلمرو جغتای یکی از دلایل تیمور برای تثبیت سلطه خود بر الوس جغتای بود. در زمان جانشینان تیمور، ایده تجدید امپراتوری مغول دنبال شد. منطقه آذربایجان به‌عنوان مرکز سیاسی ایران در دوره مغول دارای اهمیت نمادین بود. از آنجایی که تیمور ابتدا سلطانیه را فتح کرد، دولت تیموری مدعی به ارث بردن قلمرو ایلخانان شد و این مشروعیت برای شاهرخ اهمیت خاصی داشت. زمانی که شاهرخ در حال گسترش قدرت خود در شرق ایران بود، قراقویونلوها نیز تا سال ۸۲۲ ه.ق در آنجا حضور داشتند. بیشتر فرمانروایان کوچک شمال‌غرب ایران تحت انقیاد بودند و شاهرخ به‌شدت می‌خواست منطقه آذربایجان و شهر سلطانیه را پس بگیرد (منز، ۱۳۹۰: ۶۲).

نتیجه‌گیری

اعتقاد به حقوق الهی حاکمان و قداست حکومت در نزد ایرانیان و بسیاری از ملل دیگر همواره یکی از عوامل مشروعیت‌بخشی به حکومت شمرده شده است. این باور که حاکمان و پادشاهان از قدرت خداوند برخوردارند و از یاری خداوند حمایت گرفته و خداوند آنان را در طول تاریخ به این مقام رسانده است، توجیهی برای تسلط صاحبان قدرت، اقتدار بر مردم و اعمال قدرت بوده است. مردم ایران از دیرباز برای قهرمانان و اسطوره‌ها ارزش قائل بوده‌اند. پس از اسلام، به‌دلیل هجوم ترکان و اعراب به ایران و مصائب اجتماعی و فرهنگی که بر مردم این سرزمین وارد شد، مردم ایران همواره به‌دنبال رهایی از این شرایط و ظهور منجی بودند؛ هرچند که غریبه باشد. به قدرت رسیدن تیمور در ماوراءالنهر و ایران پر از هرج‌ومرج و فتنه، مانند فرمانروایان و بنیان‌گذاران پیش از خود با تأکید بر مؤلفه‌های مشروعیت‌بخش به کرامت، لطف و عنایت خاص الهی تبدیل شد. جانشینان او نیز از اندیشه حق الهی حکومت استفاده کردند و روی کار آمدن آنان را خواست خداوند و رضایت او برشمردند و مدعی بودند که مال و مقام تیمور به آنان منتقل شده است. تأمل در دیدگاه سیاستمداران تیموری این واقعیت را نشان می‌دهد که افزون‌بر رشد آگاهی آنان از تاریخ، به‌مانند ابزاری برای مشروعیت بخشیدن به آن، انگیزه آنان برای

ترغیب مورخان به نگارش کتب تاریخی نیز مشابه دوره‌های پیشین است. تاج‌السلمانی در اثر خود تلاش کرد بر پایه مؤلفه‌های مذکور، خانواده شاهرخ را در جایگاه حامی شرع و حامی قضای الهی که وظیفه برقراری امنیت و عدالت را بر عهده داشتند، نشان دهد. وی از حقوق خاندان شاهرخ دفاع کرد و فر ایرانی و سنت مغولی را برای مشروعیت‌بخشی به آنان مورد استفاده قرار داد. شاهرخ، الغیگ و امیر شاه‌ملک به ترتیب اهمیت، مهم‌ترین شخصیت‌های تاریخ‌نگاری شمس‌الحسن را تشکیل داده‌اند. نگاه تحقیرآمیز و مشروعیت‌زدایانه تاج‌السلمانی به رقبای سیاسی شاهرخ باعث توجه او به برخی جزئیات حکومتی و نقد شخصیتی و حکومتی آنان شده است. آنچه در شمس‌الحسن از منظر شرایط سیاسی و اجتماعی توجه شده است، گفتمانی جدید برخاسته از شرایط خاص سیاسی و اجتماعی این دوره است و بر پیروی از ارزش‌های شخصی و حکومتی تیمور تأکید دارد. شاخص‌های اصلی تأکیدشده در این اثر شامل عمل به وصیت تیمور درباره جانشینی و وفاداری به وعده‌ها و آرمان‌هایش، بینش او به تاریخ از منظر تاریخ‌نگاری در ایران و پیروی از آثار تاریخی پیشین در پیروی از اندیشه سیاسی ایرانشهری است.

منابع

قرآن کریم

- ابن عربشاه (۱۳۳۹). زندگانی شگفت‌آور تیمور (ترجمه کتاب عجایب‌المقدور فی اخبار تیمور). ترجمه محمدعلی نجاتی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ابرو، حافظ (۱۳۸۰). زبده‌التواریخ، مقدمه، تصحیح و تعلیقات سیدکمال حاجسیدجوادی، ج ۱ و ۳ و ۴، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- اسفزاری، معینالدین محمد زمچی (۱۳۳۹). *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات*. تصحیح سید محمدکاظم امام. ج. ۱. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- اسلامی‌ندوشن، محمدعلی (۱۳۸۱). *ایران و جهان از نگاه شاهنامه*. تهران: امیرکبیر.
- امین‌عاملی، محسن، اعیان الشیعه (۱۹۸۳م)، به تحقیق و کوشش حسن امین، ج ۱، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات.
- اللهیاری، فریدون، اعلامیوزاره، زهرا (۱۳۹۵). بررسی تکاپوهای مذهبی تیموریان و مسئله مشروعیت حاکمیت. فصلنامه علمی-پژوهشی تاریخ اسلام و ایران، ۲۶ (۱۲۰)، ۳۴-۵.
- اقبال، عباس (۱۳۶۰). ظهور تیمور. به کوشش میرهاشم محدث. تهران: انجمن آثار ملی.

اوستا (۱۳۷۰). گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه (ج. ۱). تهران: مروارید.

اوز کریملی، اوموت (۱۳۸۳). نظریه‌های ناسیونالیسم. ترجمه محمدعلی قاسمی. تهران: تمدن ایرانی.

بارتولد (۱۳۷۶). تاریخ ترک‌های آسیای میانه. ترجمه غفار حسینی. تهران: توس.

تاج‌السلمانی (۱۳۹۳). تاریخ‌نامه شمس‌الحسن. به تصحیح اکبر صبوری. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

تاور، فیلیکس (۱۳۸۶). تاریخ‌نگاری در دوره تیموریان. ترجمه وهاب ولی. تهران: تحقیقات تاریخی.

حجاریان، سعید (۱۳۷۴). ساخت اقتدار سلطانی. ماهنامه اطلاعات سیاسی اقتصادی، ۹(۷-۸).

حسن‌دانی، احمد (۱۳۷۸). میراث تیمور. ترجمه محمدمهدی توسلی. اسلام‌آباد: اس. تی. پرنترز-راولپندی.

خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین (۱۳۷۲). مآثرالملوک. به تصحیح میرهاشم محدث. [بی‌جا]: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

دوغلات، محمدحیدر (۱۳۸۳). تاریخ رشیدی. تصحیح عباسقلی غفاری فرد. تهران: میراث‌مکتوب.

دوگان، ماتیه (۱۳۷۴). سنجش مفهوم مشروعیت و اعتماد. ترجمه پرویز پیران. ماهنامه مطالعات سیاسی-اقتصادی، (۱ و ۲).

دهخدا، علیاکبر (۱۳۹۱). امثال و حکم، ج ۱، تهران، انتشاراتامیرکبیر

رستمی، فاطمه، و فرهنگی منفرد، مهدی (۱۳۹۱). بررسی و تحلیل گفتمان امارت‌محور در ظرف‌نامه شرف‌الدین علی یزدی. جستارهای تاریخی، ۳(۲)، ۴۵-۶۴.

سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق (۱۳۸۳). مطلع سعدین و مجمع بحرین. به اهتمام عبدالحسین نوایی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

سودآور، ابوالعلاء (۱۳۸۴). قره ایزدی در آیین پادشاهی ایران باستان. تهران: نی.

شامی، نظام‌الدین (۱۹۳۷). ظرف‌نامه. به سعی و اهتمام و تصحیح فلکس تاور. ج. ۱. بیروت: بی‌نا.

شجاعی‌زند، علیرضا (۱۳۷۶). مشروعیت دینی دولت و اقتدار سیاسی دین. تهران: تیبان.

شعبانی، رضا (۱۳۸۵). ایرانیان و هویت ملی. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

طباطبایی، سیدجواد (۱۳۷۳). تاریخ اندیشه سیاسی در ایران. تهران: کویر.

فرهانی منفرد، مهدی (۱۳۸۲). پیوند سیاست و فرهنگ در عصر زوال تیموریان و ظهور صفویان، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۳). شاهنامه. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: قطره.

فصیحی‌خوافی، احمدبن جلال‌الدین (۱۳۳۹). مجمل فصیحی. به تصحیح و تحشیه محمود فرخ. ج.

۳. مشهد: کتابفروشی باستان.

فیاض انوش، ابوالحسن (۱۳۸۸). امیر تیمور و مسئله الوسجنتای: تکاپوی مشروعیت سیاسی و امنیت نظامی. پژوهش‌های تاریخی، (۲)، ۶۵-۸۶.

فیرحی، داود (۱۳۷۸). قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام، تهران: نشر نی.

عالم، عبدالرحمان (۱۳۸۸)، بنیادهای علم سیاست، تهران، نشری نی
گروسه، رنه (۱۳۵۳). امپراتوری صحرانوردان. ترجمه عبدالحسین میکده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

گزنفون (۱۳۵۰). سیرت کوروش کبیر. ترجمه ع. وحید مازندرانی. تهران: چاپخانه بانک بازرگانی ایران.

مشکوتی، نصر تالله (۱۳۴۳). از سلاجقه تا صفویه. تهران: کتابخانه ابن سینا.

منز، بئاتریس فوربز (۱۳۹۰). قدرت، سیاست و مذهب در ایران عهد تیموری. ترجمه جواد عباسی. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.

مرتضوی، خدایار (۱۳۸۶). تبیین روششناسی اندیشه سیاسی از منظر کوئنتین اسکینر. پژوهشنامه علوم سیاسی، ۳(۱)، ۱۹۱-۱۵۹.

میرجعفری، حسین (۱۳۷۹). تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره تیموریان و ترکمانان. تهران: سمت.

نظام‌الملک، حسن بن علی (۱۳۷۲). سیرالمولوک (سیاستنامه) تصحیح هیوبرت داراک، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.

وبر، ماکس (۱۳۸۴). اقتصاد و جامعه. مترجمین مهرداد ترابی‌نژاد، مصطفی عمارزاده. تهران: سمت.
وودز، جان (۱۹۹۰). «سبنامه تیمور»، مجموعه مطالعه تفکری درباره اسلام، جستارهایی به افتخار مارتین دیکسن، بیجا، مزاوی و مورین، ساث لیب یتی.

یزدی، شرف الدین علی (۱۳۳۶)، ظفرنامه، تصحیح و اهتمام محمد عباسی، تهران: امیرکبیر.

یوسف‌اهل، جلال‌الدین (۱۳۵۸). فرائد غیائی. تصحیح حشمت مؤید. ج. ۲. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

Smit, A. D. (1991). *Natohal Identity*. London: pehguin book.